

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

برگردان از: توسط حمید محوی

۲۸ اپریل ۲۰۱۲

## استعمار در آسیا

### کارل مارکس و فردریش انگلس

۱۰

۱۳

فردریش انگلس

برگزیده ای از مقاله

«افغانستان»

۱۰ اگست ۱۸۵۷

New american

Cyclopaedia, t.I, 1858

افغانستان کشور آسیائی وسیعی است که در شمال غربی هند و بین ایران و هند واقع شده، و از طرف دیگر بین هندوکش و اقیانوس هند محدود می باشد، و تا پیش از این نیز مناطقی از ایران در خراسان و کوهستان و هرات، و به همین ترتیب بلوچستان، کشمیر، سند و بخش قابل ملاحظه ای از پنجاب را در بر می گرفته است.

در سر حدّات کنونی، جمعیت افغانستان احتمالاً حدود چهار میلیون نفر است. موقعیت جغرافیائی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آن را در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت.

دولت سلطنتی است ولی اقتدار شاه در رابطه با اتباع دلیر و نافرمان او، امری نامطمئن به نظر می رسد. کشور به مناطق مختلفی تقسیم شده و هر منطقه توسط نماینده شاه اداره می شود و هم اوست که مالیات ها را دریافت کرده و به پایتخت ارسال می کند.

افغان ها نژادی اصیل، دلیر، نیرومند و مستقل هستند. تنها فعالیت آنها دامداری و کشاورزی بوده و نسبت به تجارت و حرفه های دیگر کاملاً بی اعتناء هستند و اساساً چنین فعالیت هائی را با تحقیر به هندی ها و دیگر ساکنین شهرها واگذار می کنند.

برای افغان ها، جنگ محرکی است که در زندگی و فعالیت های یک نواخت آنان تنوعی تازه ایجاد می کند. افغان ها به قبایل مختلفی تقسیم می شوند که در رأس آنها رؤسای مختلف به تعریفی خاص، و به شکل فئودالی حکمرانی می کنند. تنفر رام نشدنی افغان ها از قدرت، و عشق به استقلال فردی مانع از این بوده است که به ملتی قدرتمند تبدیل شوند.

با این وجود همین بی ثباتی و خود اختیاری، از آنان همسایگان خطرناکی ساخته است. چرا که برای تسلیم شدن به بوالهوسی هایشان مستعد بوده و از همین رو، تمایلاتشان به راحتی می تواند به تحریک توطئه های ماهرانه جهان سیاست به فعالیت واداشته شود.

دو طایفه اصلی در میان پشتون ها، یعنی درانی ها Durrani و قیلدزی ها Ghildzis [به یقین منظور غلجائی ها است] بی وقفه چاقوهایشان را برای یک دیگر بیرون می کشند. درانی ها قدرتمندترین طایفه هستند و بر حسب چنین قدرتی است که رئیس آنها یا خان Khan خود را شاه افغانستان می داند. درآمد او معادل ده میلیون دلار است. ولی حیطة اصلی اقتدار او تنها به قبیله خود او محدود می شود. مأمورین نظامی اساساً از جانب درانی ها تأمین می شود، و بقیه ارتش از میان قبایل دیگر و ماجراجویانی که به امید مزد و غارت به آن می پیوندند. امور عدلیه در شهرها به حاکم شرع واگذار می شود ولی افغان ها به ندرت به قانون مراجعه می کنند. قدرت خان ها در امور کیفیری در حدّ حق تعیین مرگ و زندگی است.

انتقام خون ریخته شده، نزد آنان وظیفه ای فامیلی است. با این وجود مردمی آزاد منش و سخاوتمند هستند و وقتی که تحریکشان نکنند، مهمان نوازی نزد آنان از چنان تقدسی برخوردار است که حتی اگر دشمن خونی باشد و با آنها نان و نمک بخورد، حتی اگر از روی خدعه گری باشد، از انتقام میرا خواهد ماند و حتی می تواند در برابر مخاطرات دیگر از میزبان خود درخواست حمایت کند.

افغان ها مسلمان و سنّی مذهب هستند، ولی تعصب خاصی ندارند و ازدواج بین سنّی و شیعه امر استثنائی به حساب نمی آید. افغانستان به طور متوالی زیر سلطه مغول و ایران بوده است. پیش از رسیدن انگلیسی ها به سواحل هند، تهاجمات خارجی به دشت های هندوستان پیوسته از طریق افغانستان صورت می گرفت. سلطان محمود، چنگیزخان، تیمورخان و نادر شاه، همگی از همین راه عبور کرده اند.

در سال ۱۷۴۷، پس از مرگ نادر، احمد شاه که هنر جنگ را نزد ماجراجویان نظامی آموخته بود، بر آن شد تا به سیطره ایران پایان بخشد. در عهد سیادت او افغانستان به اوج بزرگی و شکوفائی خود در دوران مدرن رسید. او به خاندان سدوزائی Soudosis تعلق داشت و نخستین کاری که انجام داد تصاحب غنائمی بود که رئیس مرحوم خود او از هند آورده و باقی گذاشته بود. در سال ۱۷۴۸، او به تاراندن والی مغول در کابل و پیشاور نائل آمد و با عبور از اندو Indus [سند] به سرعت پنجاب را تسخیر کرد. سیطره او از خراسان تا دهلی گسترش یافت و حتی با شاهزادگان مهاراتا Mahrattes به زور آزمائی پرداخت.

با این وجود چنین جنگ هائی مانع از این نبود که او از هنر صلح کاملاً بی بهره باشد، او حتی موفق شد که نام خود را به عنوان شاعر و تاریخ نویس زبان زد خاص و عام کند. احمد شاه در سال ۱۷۷۳ از جهان رفت و تاج پادشاهی را برای پسرش تیمور به ارث گذاشت. ولی چنین مسؤلیتی از عهده تیمور خارج بود، و قندهار را که پدرش بنیانگذاری کرده بود، یعنی شهری که در مدت کوتاهی به شهر پر جمعیت و ثروتمندی تبدیل شده بود، رها کرد و پایتخت حکومت خود را در کابل مستقر ساخت. در طول حکومت او اختلافات قبیله ئی که احمد شاه آن را از بین برده بود، دوباره به حالت فعال در آمد.

تیمور در سال ۱۷۹۳ درگذشت و زمان Zémaoun جانشین او شد. این شاهزاده رؤیای افزایش قدرت مسلمانان هند را در سر می پروراند. ولی چنین طرحی تصرفات انگلیس را قویاً به مخاطره می انداخت، به طوری که سر جان ملکم مأموریت یافت که در سر حدّات به ملاقات افغان ها برود و آنان را به آرامش و احترام به قانون دعوت کند، و از طرف دیگر با ایران باب مذاکراتی را گشودند تا چنانچه افغان ها بخواهند دست به حرکتی بزنند، در این صورت با همکاری ایران از دو جانب در معرض آتش قرار گیرند. با این وجود چنین پیش گیری هائی ضرورتی نداشت زیرا زمان شاه بیش از اندازه گرفتار دسیسه چینی ها و شورش های داخلی بود و طرح های بلند پروازانه او نقش بر آب شده بود. محمود برادر شاه، شهر هرات را به تصرف خود در آورد و می خواست آن را به حکومتی مستقل تبدیل کند، ولی طرح او نیز با شکست مواجه شد و به ایران گریخت. زمان شاه به یاری خاندان بارکزائی Baraksis بر تخت سلطنت جلوس کرده بود که در رأس آن شیل افروز خان Sheil Afros Khan [این اسم باید سردار پاینده محمد خان باشد که ملقب به سر فراز خان بود؛ لذا بسیار امکان دارد انگلس اسم وی را با تکیه بر منابع غیر دقیق چنین درج نموده باشد- پورتال] قرار داشت. انتخاب وزیری از جانب زمان شاه که محبوبیتی در بین مردم نداشت، موجب تنفر طرفداران قدیمی او شد و بر این اساس بود که توطئه چینی کردند، ولی با آشکار شدن چنین توطئه ای، شیل افروز خان [سردار پاینده محمد خان] را کشت.

در پی چنین حوادثی شورشیان محمود را فراخواندند، و زمان شاه زندانی شد و چشم هایش را نیز درآوردند. پس از محمود که درانی ها از او حمایت کرده بودند، غلجائی ها شاه شجاع را داشتند که مدتی بر تخت سلطنت نشست ولی سرانجام با توطئه و خیانت طرفداران خودش متواری و به سیک ها پناهنده شد. در سال ۱۸۰۹ ناپلئون ژنرال گاردن را به ایران فرستاد و به این امید که شاه را Feth Ali Chah به تسخیر هند تشویق کند، و دولت انگلیس در هند نیز نماینده ای به دربار شاه شجاع فرستاد که مقاومتی را در مقابل ایران سامان دهد. در این دوران راجیت-سینگ [Rajit Singh رنجیت سنگه] با افتخار به قدرت رسیده بود. او از جمله رؤسای سیک بود که با تدبیر به کسب استقلال از افغان ها نائل آمده، و حکومت خود را در پنجاب مستقر ساخته بود، و به این ترتیب لقب مهاراجا (شاه کبیر) به او داده بودند و مورد احترام دولت انگلیس و هند نیز بود. با این وجود محمود قدرت طلب و غاصب، نمی بایستی مدت زیادی از پیروزی خود خشنود باشد. فتح خان Futteh Khan از وزرای او بود که متناوباً بر اساس بلند پروازی ها و منافع شخصی دائماً بین محمود و شاه شجاع رفت و آمد می کرد، و سرانجام توسط پسر شاه به نام کامران دستگیر شد که پس از در آوردن چشم هایش او را به قتل رساند. خاندان وزیر قدرتمندی که به قتل رسیده بود، به خاطر انتقام خون او قسم یاد کردند. در نتیجه شاه دست نشانده یعنی شاه شجاع را فراخواندند و محمود متواری شد. با این وجود شاه شجاع، که موجب نارضایتی هائی شده بود، خیلی زود قدرت را به یکی از برادرانش واگذار نمود. محمود به هرات گریخت که زیر سلطه او بود و پس از درگذشت وی بسال ۱۸۲۹، پسرش کامران جانشین او شد. خاندان بارکزائی که از این پس در اوج قدرت به سر می بردند، سرزمین را بر اساس سنت

های ملی بین اعضاء تقسیم کردند، به این معنا که منازعات ادامه می یابد ولی تنها در مقابله با دشمن مشترک خواهد بود که اتحاد خود را باز می یابند. یکی از برادران محمد خان [سلطان محمد خان طلائی] شهر پیشاور را در اختیار خود داشت و به خاطر آن به رنجیت سنگهه مالیات می پرداخت، یکی دیگر در غزنی، و سومی در قندهار، در حالی که دوست محمد Dost Mohammad که قدرتمندترین این خاندان بود در کابل حکومت می کرد. و نزد هم او بود که به سال ۱۸۳۵، کاپیتان الکساندر برنس Alexandre Burnes را به عنوان سفیر فرستادند، یعنی در دورانی که انگلستان و روسیه در مورد ایران و آسیای مرکزی، علیه یک دیگر دسیسه چینی می کردند.

به این ترتیب به دوست محمد قول اتحادی را داد که خوشایند او واقع نشد. چه دولت انگلیس و هند از او تمام انتظارات ممکن را داشت ولی بی آن که ما به ازائی پیشنهاد کند. در سال ۱۸۳۸ ایرانی ها به مدد روس ها هرات را محاصره کردند که در واقع کلید افغانستان و هند بود. یک نماینده ایرانی و یک نماینده روس به کابل گسیل شدند، و دوست محمد علی رغم رأی منفی بریتانیایی ها از قبول هر گونه تعهد عینی، از آنها استقبال به عمل آورد و موجب گشایش هائی برای طرف مقابل شد. کاپیتان الکساندر برنس رفت، و لرد اکلاند ( Lord Auckland که والی اعظم هند بود، تحت تأثیر دبیر دفتر خود مک ناگتن ) W.Mc Naghten مصمم گشت تا دوست محمد را به خاطر عملی که مرتکب شده بود، تنبیه کند. و بر این اساس عزل و جایگزین کردن او توسط شاه شجاع طرح ریزی شد که از جیره بگیران دولت هندی بود. به این ترتیب قراردادی با شاه شجاع و سیک ها منعقد گردید : شاه به جمع آوری سپاهی پرداخت که حقوق آنها را دولت بریتانیا می پرداخت و آموزش آنها نیز به عهده افسران بریتانیایی بود، و در عین حال واحدهای انگلیسی- هندی در منطقه ساتلج Satledj متمرکز شدند. مک ناگتن به معاونت برنس این لشکر کشی را به عنوان فرستاده انگلیس به افغانستان همراهی می کرد. در این فاصله زمانی ایرانی ها به محاصره هرات خاتمه دادند، و در نتیجه تنها انگیزه مداخله در افغانستان از میان برداشته شده بود. با این وجود در دسمبر ۱۸۳۸ واحدهای نظامی به طرف سند حرکت کردند : تمام کشور را به تسلیم واداشتند و از این پس می بایستی که به نفع سیک ها و شاه شجاع باج و خراج بپردازند.

به تاریخ ۲۰ فبروری ۱۸۳۹، ارتش بریتانیا از اندو[سند] عبور کرد. این ارتش شامل تقریباً ۱۲۰۰۰ مرد جنگی به همراهی ۴۰۰۰۰ غیر نظامی بود و البته بدون محاسبه سپاهی که اخیراً توسط شاه شجاع ایجاد شده بود. در ماه مارچ به گذرگاه بولان Bolan رسیدند، اندک اندک کمبود مواد غذایی و علوفه اولین نتایج خود را با سقط شدن صدها شتر اعلام داشت، و بخش قابل ملاحظه ای از بار و بندیل ها از دست رفت. در ۷ اپریل از گذرگاه خوجاک Khodjak بدون برخورد با هیچ مقاومتی عبور کردند، و در ۲۵ اپریل وارد قندهار شدند، یعنی شهری که شاهزاده های افغان، برادران دوست محمد رها کرده بودند. پس از دو ماه استراحت، سر جان کین Sir John Keane ، فرمانده لشکر با به جا گذاشتن یک بریگاد(۱) تحت فرماندهی نات Nott در قندهار، با بخش کثیر لشکرش به طرف شمال حرکت کرد.

غزنی، قلعه تسخیر ناپذیر افغانستان در ۲۲ جولای فرو افتاد. یک سرباز فراری خبر آورده بود که دروازه کابل تنها جائی است که سنگر بندی نشده است. به این ترتیب دروازه کابل را منفجر کردند و شهر از همین طریق مورد تهاجم قرار گرفت.

بعد از چنین مصیبتی، سپاهی که دوست محمد گردآوری کرده بود بیرق را به زمین نهادند و به این ترتیب در ۶ اگست تمام دروازه های کابل گشوده شد. شاه شجاع ظاهراً تاجگذاری کرد ولی قدرت واقعی در اختیار مک ناتن بود

که تمام مخارج این شاهزاده را از خزانه هند می پرداخت. این گونه به نظر می رسید که تسخیر افغانستان به تمامی تحقق یافته و به بخش مهمی از یگان های نظامی دستور بازگشت صادر کردند.

ولی افغان ها به هیچ عنوان از این که تحت فرمانروایی کافران فرنگی Feringhee Kaffirs باشند، خشنود نبودند، و بین سال های ۱۸۴۰ و در تمام طول سال ۱۸۴۱ شورش ها یکی پس از دیگری سر تا سر کشور را به ناآرامی کشاند. واحدهای نظامی انگلیسی- هندی به ناچار دائم می بایستی در حرکت باشند. با این وجود مک ناتن بر این عقیده بود که این حالت عمومی و عادی افغانستان است و به متروپل نوشته بود که همه امور به خوبی پیش می رود و قدرت شاه شجاع در حال تثبیت است و با این حساب اخطارهای نظامیان و دیگر مأمورین سیاسی کاملاً بی نتیجه می ماند. سال ۱۸۴۰ دوست محمد خود را به بریتانیایی ها تسلیم کرده بود که بعد او را به هند فرستادند.

تمام شورش هایی که در طول تابستان سال ۱۸۴۱ به وقوع پیوست، سرکوب گردید، و در اطراف ماه اکتوبر، مک ناتن به عنوان والی بمبئی برگزیده شد و آماده شد تا با واحدهای نظامی که تحت فرماندهی داشت، به طرف هند حرکت کند. ولی دیری نگذشت که طوفان آغاز شد.

اشغال افغانستان برای خزانه هند سالی ۱۲۵۰۰۰۰ لپور استرلینگ تمام می شد. و می بایستی که مخارج ۱۶۰۰۰ نظامی انگلیسی- هندی و واحدهای شاه شجاع و ۳۰۰۰ سرباز دیگر را تأمین می کردند که در سند و گذرگاه بولان مستقر ساخته بودند.

مخارج دربار شاه شجاع، کارمندان و تمام مخارج دولت او به عهده خزانه هند بود. علاوه بر این ها رؤسای افغان کمک های مالی دریافت می کردند و یا به عبارت دیگر باید از همان منبع خریداری می شدند که مانع خساراتی شوند که در غیر این صورت از جانب آنها تهدیدشان می کرد. مک ناتن اعلام داشته بود که ادامه این وضع ناممکن است و دیگر مخارج افغانستان قابل تحمل نیست. بنابراین در پی راه حلی برای تقلیل بودجه، به این نتیجه رسید که راهی نیست مگر تقلیل کمک های مالی به رؤسا. از همان روزی که او چنین طرحی را به اجراء گذاشت، رؤسا نیز طرح توطئه ای را برای پایان بخشیدن به سیطره بریتانیایی ها به اجراء گذاشتند، به شکلی که خود مک ناتن به وسیله ای تبدیل شد برای تمرکز نیروهای شورشگر که تا این جا به شکل پراکنده بدون هماهنگی و بدون وحدت عمل علیه متجاوزین می جنگیدند. در عین حال روشن است که در این دوران تنفر از تسلط بریتانیا نزد افغان ها به نقطه اوج خود رسیده بود. فرماندهی انگلیسی ها در کابل به عهده ژنرال الفینستون Général Elphinston بود که پیر مردی نقرسی، نا مصمم، متناقض و کاملاً نالایق بود. واحدهای نظامی پشت حصارهای سنگربندی شده موضع می گرفتند ولی حصارها به قدری گسترده بودند که تمام پادگان به سختی قادر به احاطه تمام آن می شد چه رسد به این که واحدهایی برای نبرد در منطقه باز بفرستند. ساخت و ساز حصارها و سنگرها و چاله ها و جان پناه ها به قدری نامناسب و ضعیف بود که اسب به راحتی از آن عبور می کرد. و علاوه بر این ها از آن جایی که تمام این نقاط ضعف کم بودند، باید اضافه کرد که موقعیت اردوگاه به شکلی بود که برای تک تیراندازهایی که در بلندی های اطراف کمین کرده بودند طعمه خوبی به نظر می رسید، مضافاً بر این که تمام مایحتاج و آذوقه و داروها در فاصله ای دور از اردوگاه نگهداری می شد و چند باغ با دیوارهای بسته و یک قلعه کوچک که توسط انگلیسی ها اشغال نشده بود، بین آنها فاصله می انداخت. قلعه بالا حصار Bala Hissar در کابل می توانست اردوگاه زمستانی بسیار مطمئنی برای تمام لشکر باشد. ولی برای خشنودی شاه شجاع هیچ پادگانی به آن جا نفرستاده بودند.

دوم نومبر ۱۸۴۱ شورش آغاز شد. خانه الکساندر برنس، در شهر، مورد حمله قرار گرفت و او به قتل رسید. ژنرال بریتانیایی هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد، و عدم مجازات به شورشگران قدرت تازه ای بخشید.

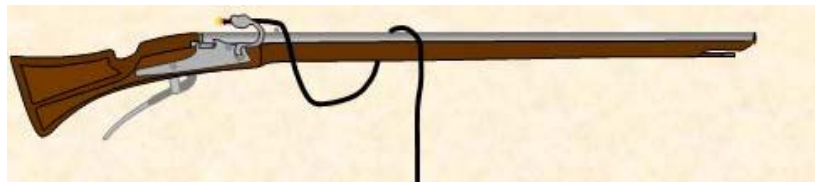
الفینستون سرگردان و طعمه فرامین متناقض شده بود و دیری نگذشت که شیرازه تمام امور از هم گسیخت، یعنی همان چیزی که ناپلئون با سه کلمه تعریف می‌کند: فرمان، ضد فرمان، بی‌نظمی. «بالا حصار» بدون دفاع مانده بود و واحدهائی هم که جهت سرکوب شورشیان فرستاده بودند شکست خوردند، و همین موجب شد که افغان‌ها بیش از پیش تشویق شدند. ۳ نومبر استحکامات مجاور اشغال شدند. ۹ نومبر استحکامات دیده بانی تنها با ۸۰ نظامی توسط افغان‌ها اشغال شد و بریتانیائی‌ها دچار گرسنگی شدند. از ۵ نومبر الفینستون می‌خواست با افغان‌ها وارد مذاکره شود تا از آنها راهی را برای خروج از کشور معامله کند. سرانجام در اواسط ماه نومبر در شرایطی که تردیدها و ناتوانی او تمام واحدها را به حد ناامید کننده ای تقلیل داده بود و دیگر هیچ کدام، نه سربازان اروپائی و نه سربازان هندی، توان روحی لازم برای رویارویی با افغان‌ها را نداشتند. مذاکرات با رؤسای افغان آغاز شد و طی آن مک‌ناتن به قتل رسید. برف زمین‌ها را پوشانده بود و مواد غذایی بیش از پیش نایاب می‌شد. در اول جنوری قرارداد تسلیم به تصویب رسید. و تمام خزانه می‌بایستی مبلغ ۱۹۰۰۰۰ لیور استرلینگ به افغان‌ها بپردازد و علاوه بر این پرداخت ۱۴۰۰۰۰ لیور دیگر به آنها می‌بایستی به امضاء رسد. تمام توپخانه و مهمات به استثناء شش توپ شش پوسی (۲) و سه کوهستانی، بر جا گذاشته شدند. و می‌بایستی که افغانستان کاملاً تخلیه می‌شد. و رؤسا قول داده بودند که غذا و آذوقه در اختیار آنها بگذارند. ۵ جنوری بریتانیائی‌ها با ۴۵۰۰ نظامی و ۱۲۰۰ غیر نظامی عقب نشینی خود را آغاز کردند. راه پیمائی کافی بود که آخرین بازمانده تفاوت نظم نظامیان و غیر نظامیان در هرج و مرج غیر قابل‌علاجی محو شود، و هر مقاومتی را ناممکن سازد. سرما، برف و کمبود مواد غذایی به همان شکلی که در عقب نشینی ناپلئون پس از رها کردن مسکو، رخ داده بود، تکرار شد. با این تفاوت که به جای قزاق‌ها، این بار تیراندازان ماهر افغان از بلندی‌ها با حفظ فاصله و با تفنگ‌های سرپر دوربرد (۳) به روی بریتانیائی‌ها تیراندازی می‌کردند. رؤسائی که قرارداد پایان جنگ را امضاء کرده بودند، نمی‌توانستند و نمی‌خواستند جلوی قبایل کوه نشین را بگیرند. گذرگاه خورد- کابل Kourd Caboul به گورستان تقریباً تمام ارتش تبدیل شد، و آن تعداد اندکی هم که از این گذرگاه جان سالم به در برده بودند، کمتر از ۲۰۰ اروپائی بودند که در گذرگاه جگدلک Djagdalak کاملاً نابود شدند.

تنها یک مرد و آن هم دکتر برایدون Docteur Brydon بود که به جلال آباد رسید که داستان را تعریف کند. با این وجود چندین افسر توسط افغان‌ها اسیر شده بودند. جلال آباد توسط لشکر "سل Sale" محافظت می‌شد. با این که دستور گرفته بود کشور را تخلیه کند، شهر را ترک نکرد، نات نیز در قندهار همین کار را انجام داد. غزنی سقوط کرده بود، و حتی یک سرباز هم در محل دیده نمی‌شد و صدای توپخانه ای به گوش نمی‌رسید، و تمام سربازان هندی در اثر عدم تطبیق با آب و هوای منطقه از پا درآمده بودند. در این مدت، مقامات عالی بریتانیائی در مناطق مرزی با اولین اخبار از حوادث مصیبت بار کابل، قطعاتی را در پیشاور به قصد تقویت نیروها در افغانستان متمرکز ساختند. ولی عبور و مرور به سختی امکان پذیر می‌شد و سربازان هندی نیز پیوسته فوج فوج بیمار می‌شدند. ژنرال پالک Général Pollock در ماه فیبروری فرماندهی را به عهده گرفت، و در پایان مارچ ۱۸۴۲ نیروهای کمکی دریافت کرد. او از گذرگاه خیبر Khyber عبور کرد و به یاری سل Sale به جلال آباد آمد که در ظرف چند روز تمام تهاجمات افغان را با شکست مواجه ساخت. لرد الینبورگ Lord Ellenborough (۴۳) که از این پس والی اعظم هندوستان بود، فرمان عقب نشینی از افغانستان را صادر کرد، ولی نات و پولاک به بهانه

مشکلات ترابری به فرمان عمل نکردند. سرانجام در آغاز ماه جولای افکار عمومی لرد النبروگ را وادار کرد تا جهت اعاده حیثیت و بازسازی وجهه و مقام ارتش بریتانیا دست به کار شود. در نتیجه، او فرمان حرکت به طرف کابل و قندهار و جلال آباد را صادر کرد. در اواسط ماه اگست، پالک و نات حرکتشان را با هم هماهنگ کردند، و ۲۰ اگست پالک به طرف کابل حرکت کرد. در گندومک Gandamak یک واحد افغان را تارو مار کرد، و ۲۳ اگست گذرگاه جگدک را به تصرف در آورد. ۹ سپتمبر نیروهای متحد دشمن را در هم شکست. ۱۳ سپتمبر در حاشیه تزیین Tezeen اردو زد. ۱۵ سپتمبر به پای دیوارهای کابل می رسد. در این مدت، نات قندهار را ترک کرده بود و با تمام نیرو به طرف غزنی می تاخت، و پس از چند درگیری مختصر، نیروهای افغان را به شکل قابل توجهی خنثی کرد. ۳۰ اگست، غزنی را به تصرف در آورد. ۶ سپتمبر دشمن شهر را ترک می کند. با تخریب استحکامات شهر شکست تازه ای به افغان ها و مواضع نیرومند علیدان Alydan وارد می سازد. ۱۷ سپتمبر به نزدیکی های کابل می رسد و پالک فوراً با او ارتباط برقرار می سازد. شاه شجاع مدت ها پیش توسط یکی از رؤسا به قتل رسیده بود، و از آن پس هیچ دولت رسمی در افغانستان وجود نداشت، پسرش «فتح جنگ» Futteh Jung اسماً شاه نامیده شده بود. پالک یک واحد سوار برای نجات زندانیان کابل می فرستد، ولی زندانیان که موفق به خریداری کردن زندانیان ها شده بودند در راه به ملاقات او می آیند. برای انتقام، بازار کابل تخریب شد و بسیاری از ساکنین شهر را به قتل رسانیدند. روز ۱۲ اکتوبر بریتانیایی ها شهر کابل را ترک می کنند و از طریق جلال آباد و پیشاور به هند باز می گردند. «فتح جنگ» که موقعیت خود را در خطر می دید در پی آنها رفت. دوست محمد از اسارت خود آزاد می شود و سلطنت خود را باز می یابد. این بود تلاش بریتانیایی ها و شیوه آنان برای تحمیل شاهزاده مورد نظر خودشان در افغانستان.

### پی نوشت

- ۱) واحد نظامی احتمالاً بین ۱۵۰۰ تا ۳۵۰۰ سرباز
- ۲) Pouces واحد اندازه گیری معادل ۲.۷ سانتیمتر
- ۳) Mousquet جَدّ تفنگهای امروزی گویا که برای تیراندازی دارای قتیله ای بوده که می بایستی آتش بزنند. شاید که تفنگ چخماقی نام رایج آن باشد.



«موسکه» در نیمه دوم قرن شانزدهم وارد ارتشهای اروپایی شد. طول آن تقریباً بین ۱.۴ تا ۱.۶ متر و ۱۰ کیلوگرم وزن دارد، و قطر فشنگ سربی ۱۴.۹ میلیمتر بوده است. برخی از این تفنگهای چخماقی روی پایه کار گذاشته می شدند. برد این تفنگها در آغاز بین ۵۰ و در ربع اول قرن هفدهم تا ۳۰۰ متر بوده است. این نوع تفنگ ها احتمالاً در مدل های پیشرفته تر تا قرن نوزدهم هم کاربرد داشته است.

یادداشت:

جهت معلومات مزید در قسمت تاریخ افغانستان و به خصوص مبارزات آزادیخواهانه مردم آن علیه استعمار انگلیس از ۱۸۳۹ الی ۱۸۶۲، می توانید به علاوه مراجعت به کتاب آقای غبار «افغانستان در مسیر تاریخ» در همین پورتال تحت عناوین مختلف در بخش آرشیف همکار گرامی ما آقای "موسوی" نیز مطالب آموزنده و سود مندی را بیابید.

این نوشته با آن که از لحاظ تاریخی از دقت لازم برخوردار نیست، مگر آنچه آن را با اهمیت می سازد، دید انقلابی "انگلس" نسبت به قضایا می باشد، چه خلاف سایر نویسندگان اروپایی که در آن زمان تحت تأثیر تبلیغات انگلیسها، مردم افغانستان را وحشی و جنایتکار می دانستند، انگلس به درستی حمله تجاوز کارانه برتانی را تذکر داده و مبارزات آزادیخواهانه مردم ما را ارج گذاشته است

اداره پورتال AA-AA